

## اخلاص در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات

دکتر ماه نظری<sup>۱</sup>

### چکیده

اخلاص، انفراد است؛ یعنی از همه بریدن و به خدا پیوستن و بر بساطِ محبت نشستن و مرغ تیزپروازِ آمال و علایق را پرکنند. عارف نباید به عباداتِ خویش مغور و متنکی باشد؛ چون خودبین، خدابین نگردد. بلکه عارف رستگاری و تنزیه روح خویش را به عنایت الهی نسبت دهد، نه به کوشش خویش. اخلاص، نوری است که در نهادِ عارف، افروخته می‌شود تا از شرک و اشتراک اعراض کند. سالک در نخستین قدم، باید دل را از آلدگی‌ها بزداید و در تمام امور ریا نورزد و در اعمال و عباداتِ خویش، رضایت و خشنودی خداوند را بجوید. راه حق از عبادت خدا جدا نیست و جزءِ خالق یگانه و رضایت او هدفی وجود ندارد. نویسنده این مقاله می‌کوشد در این پژوهش مشخص کند که آیا با عبادات می‌توان به اخلاص راه یافت؟ یا برای نیل به اخلاص به امور و معارف دیگری نیز نیاز است؟ در این میان حجاب‌هایی که سالک را از اخلاص دور می‌سازند، چیست؟ این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است. هدف از این پژوهش ادراک مراتب و وسایطی است که درک و نیل به آن وسایط، سالک را به مراتب اخلاص نزدیک تر کند و با استناد از آن حجاب‌ها و موانع را یکی پس از دیگری پس زند، تا جمال جانان بر او جلوه‌گر شود. از جمله دریافت‌های مخاطبان از خوانش این پژوهش این است که مولانا اخلاص را تسلیم محض سالک، در برابر حکم بی‌چون و چرای حق تعالی می‌داند..

وازگان کلیدی: شریعت، عرفان، اخلاص، مقامات، حجاب.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

Nazari113@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۹/۱۱/۵

تاریخ دریافت

۹۹/۴/۲۱

## ۱-۱- مقدمه

اخلاص، پاک نگه داشتن قصد و نیت است از توجه به غیر حق؛ نیز از تمام لذات دنیایی و آخرت پرهیز کردن است. مقصود سالک، قرب الهی است. در واقع عارف با تمام وجود از صفات مذموم مبرا گشته و نیت پاک گردانده و با جان و دل اخلاص می‌ورزد. اول قدم در راه اخلاص، طالب حق و جویای حقیقت بودن واز بند بندگی نفس رهیدن و راه هدایت و رستگاری پیشه کردن است؛ که آن بنده را به قرب الهی می‌رساند و وجه الهی منظرو قبله گاه عارف می‌گردد.

متقیان با سلامت و اینمنی به بهشت گام بر می‌دارند. اخلاص باید در گفتار، افعال، عبادات، احوال و واردات غیبی باشد؛ زیرا حکمرانی شیطان برناهالان و ریاکاران است نه با مخلسان.

که التوحید اسقاط الاضافات

نشانی داده‌اند اند در خرابات

(آذری طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

اخلاص، توحیدی بی‌آمیغ و عشقی یگانه و بی‌همتا نسبت به خالق هستی است. کمال مراتب عرفانی، به خلوص می‌انجامد. تمام اعمال و گفتار و اندیشه محلص، در ید قدرت الهی است با سلب اختیار از طالب. سالک باید از همه آرزوها ایمن شود، تا ایمان وی استحکام یابد. از خیبات‌طاهر گردد و دل و جان در قمارخانه عشق، بی‌ازد و از لذت‌های نفسانی بگذرد تا بهار اخلاص روی نماید و محبوب ظاهري و امیال دنیایی در نظرش رنگ بازد تا محبوبِ حقیقی جلوه گر شود. با اقرار زبانی و اعتقاد قلی با مرکب تیزرو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هرچه مادون الله است پی کند تا با تصدیق توحیدی، به سرحدِ یقین برسد و احوال عالم غیب بر او عیان گردد و هر لحظه مراتب قرب راطی‌کند و معراجی روحانی پیش گیرد. برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای وسایطی چون توبه، طهارت، کشتن نفس‌اماره، صبر، مداومت، تقوا و... الزامی است. محلص‌کسی است که اعمال و عبادات خویش را برای خالق جهان به اندازه دانه خردلی بزرگ نشمارد و خود را هیچ انگاره؛ زیرا عمل خالص: «آن باشد که فرشته نداند تا نویسد و شیطان نبیند تا فساد کند و نفس نبیند تا عجب آورد و به خدا

پیوند و خود را از غیر خدا ببرد.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۵) در این احوال مدح و ذم خلق برایش یکسان است.

### ۲-۱- اهداف و پرسش های پژوهش

نویسنده در پژوهش پیش رو سعی دارد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی- تحلیلی، اخلاق را علاوه بر بررسی از نظر واژگانی، آیات و احادیث قرآنی، در برخی از منابع و آثار عرفانی مورد تحلیل قرار داده؛ سپس با استخراج مباحث در بردارنده «اخلاق» در موارد قید شده به طبقه بندی آنها پردازد.

نیز می‌کوشد در این پژوهش مشخص کند که آیا با عبادات می‌توان به اخلاق راه یافت؟ یا برای نیل به اخلاق به امور و معارف دیگری نیز نیاز است؟ در این میان حجاب‌هایی که سالک را از اخلاق دور می‌سازند، چیست؟

### ۳-۱- پیشینهٔ پژوهش

می‌توان کتب فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی از سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی از گل بابا سعیدی، و کشف المحجوب هجویری، رساله قشیریه از ابوالقاسم هجویری، اسرار التوحید از محمد منور، اللمع از ابونصر سراج، مصباح الشریعه و مفتاح الحقيقة از عبدالرازاق گیلانی، انبیاء العارفین از صفوی الدین محمد طارمی و... را پیشینه‌های این بحث دانست. در کتب مذکور به صورتی گذرا به موضوع اخلاق پرداخته شده است اما در این آثار ادبی ارتباط اخلاق به صورتی دقیق با مقامات عرفانی سنجیده نشده است و این پژوهش در نوع خود دارای نوآوری بوده و ارتباط موضوع از جوانب گوناگون مورد بررسی واقع شده است.

### ۱- بحث اصلی

#### ۱-۱- تعریف اخلاق

اخلاق: «پاک کردن، دوستی و عبادتی بی‌ریا است؛ در نزد سالکان: به معنای خلوص و تصفیه عمل از تمام شوائب است، مانند ریا و عجب و کبر و حظوظ نفسانی که حاجب حقیقت و مایهٔ فساد عمل گردد. اعمّ از آن که مبطل ذات عمل باشد و یا موجب تباہی روح

و حقیقت اعمال گردد.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۴) اخلاص، زنار خدمت و طاعت بستن برای محبوب حقیقی است.

ازو هر عالمی چون سوره‌ای خاص

( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۴۰)

در قرآن کریم آمده است: «قَالَ رَبٌّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَا زَنِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.» گفت: ای پروردگار من، چون مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم؛ مگر آنها که بندگان با اخلاص تو باشند. (الحجر/۴۰-۳۹) در همین سوره خداوند تأکید می‌کند: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ.» (همان/۱) اخلاص همان راه مستقیم است که به من می‌رسد.

اگر خواهی که گردد بندۀ خاص

( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۵۷۹)

«الخلاص آن که از غیر حق مبرا آیی یا آن که انسان در هر کاری که می‌کند و هر سخنی که بر زبان می‌آورد به خدا توجه داشته باشد و از صمیم قلب او را به یاد داشته باشد و به خلق نیک و بد آنها توجهی نکند و از آنها قطع نظر نماید.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۵۸۰-۵۷۹)

چنان که مولانا اخلاص را تسلیم محض سالک، در برابر حکم بی چون و چرای حق تعالی می‌داند:

مرده باید بود پیش حکم حق

تا نیاید زخم از رب الفلق

(مولوی، ۱۳۶۷: د/۹۱۱)

در قرآن آمده: «إِلَّا اللَّهُ الْدِينُ الْحَالِصُ» (زمر/۳) در رسالت قشیریه در مورد اخلاص آمده: «طاعت از بهر خدای کند چنان که هیچ چیز دیگر با آن آمیخته نباشد و بدان طاعت، تقرب خواهد به خدای عزوجل و با کسی دون خدای عزوجل تصنعنی نجوید و محمدتی چشم ندارد از خلائق وجاهی امید ندارد [یا معنی که آن را ازین حد بیرون برد به ظاهر و باطن] و اگر گویند صافی به کردن سر بود از دیدار مخلوق درست آید.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۲۳)

### ۱-۲- حقیقت اخلاق

حضرت علی<sup>(ع)</sup> فرموده است: «الْعِبَادَةُ لِخَالِصَةٍ أَنْ لَيَرْجُوا الرَّجُلُ الْأَرْبَهُ وَلَا يَخَافُ أَلَا ذَنَبَهُ» یعنی عبادت خالص آن است که فرد جز به پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناهش نترسد. (آمدی، ۱۲۴۵: ۱۹۹)

«بدان که چون نیت بشناختی که باعث بر عمل وی است و متقاضی وی است آن متقاضی اگر یکی بود که آن را اخلاص گویند و چون متقاضی دو باشد آمیخته باشد و خالص نبود و آمیخته چنان بود؛ مثلاً که روزه دارد از بهر خدای تعالی ولیکن پرهیز از خوردن نیز مقصود بود برای تندرنستی و... یا کم مؤونتی مقصود بود نیز، با آن که در طبخ طعام و ساختن آن رنج نرسد». (غزالی، ۱۳۸۶: ۴۷۲-۴۷۴) در این حال، اخلاص هر لحظه روی ننماید و نفس هر لحظه طرح مکر تازه‌ای می‌اندیشد، تا سالک اعتماد به اخلاص خویش ورزد؛ درحالی که شعبدۀ نفس، درچشم او حق را باطل و باطل را حق، جلوه دهد.

اخلاق، تصفیۀ دل و عمل از تمام شوائی چون ریا، عجب و لذت‌های نفسانی است که مایه فساد عمل می‌شود. آن چه که باعث تباہی روح و حقیقت اعمال شود از حقیقت اخلاص دور می‌گردد؛ زیرا عجب یکی از آفات راه بلوغ و کمال روح سالک است و مُعجب زندانی تصورات باطل خویش است؛ پس باید از پوسته و پیله خودستایی بیرون آید.

نرdban خلق، این ما و منیست عاقبت این نرdban، افتادنی است

کاستخوان او بتر خواهد شکست هر که بالاتر رود، ابله است

(مولوی، ۱۳۶۷: ۲۷۶۳-۲۷۶۴)

ز نرdban درون هر نفس به معراجند

پیاله های پر از خون نگر که آیاتست

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۷۷)

اخلاق، زمانی پرده از صورت برمی‌گیرد که ریشه هوا و آرزوها در کوره گداخته شده ریاضت، خاکستر گردد. در این حال باید نظر به حق داشت تا اخلاص بر قلب حاکم شود که گذشتن از این مرحله خود وادی بس خوفانگیز و دشواری است.

### ۳-۲- همراهی اخلاص با معاییر ارزشمند زندگی

#### ۳-۲- اخلاص و عرفان

«ریای عارفان، فاضل‌تر از اخلاص مریدان است و... جنید گوید: اخلاص سری است میان بند و خدای نه فرشته داندکه بنویسد و نه شیطان داند که آن راتبه کند و نه هوا داند که آن را بگرداند.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۵) در اصطلاح متصرفه اخلاص: «آنست که از غیر حق بری گشته و روی دل به وی داشته باشد و هر کاری که کند و هرسخنی که گوید قطع نظر از خلق کند و به مدح و ذم ایشان التفات نکند. به عبارت دیگر، جمیع حرکات و سکنات و نشست و پرخاست‌ها و کردار و گفتارهای سالک برای خدا انجام گیرد.» (سعیدی، ۱۳۸۴: ۶۷)

اروح مخلصان، قبل از تعلق به بدن، مجرد بودند و وابسته به ملزمومات ظاهر و صورت نبودند. در این حال بر خان کرم الهی ارتزاق معرفت می‌نمودند. بعد از تعلق به جسم، به حرص و خودخواهی، جاه طلبی و... که از نشانه‌های جهان مادی است آمیزش یافته و در دام تعلقات اسیر گشته؛ حال چون پرنده‌ای در دام گرفتار شده، باید یک‌یک بندها را بگسلد تا لایق مأمن از لی خویش گردد. روح مخلصان، از دنیای مادی وآلودگی‌ها، کناره‌گرفته و برای پیوستن به جان پاک، سیر به عالم بالا را آغاز می‌کند. در این حال، دل مسنده جلوسِ اخلاص می‌گردد و آنچه نادیدنی است او بینند؛ زیرا رازی است اخلاص بین مرید و خداوند، که باری تعالی، مُهرونشان آن را در دل آن‌ها، حک‌خواهد کرد؛ که «القلبُ بَيْتُ الرَّبِّ» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۶۲)

جان‌های خلق پیش از دست و پا  
چون به امرِ اهبطوا بندی شدند  
می‌پریدند از وفا اند رصفا  
حبس خشم و حرص و خُرسندی شدند  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۶۲۵-۶۲۶)  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۱۲۸/۱)

لاتَّكَلْفَنِي فَائِي فِي الْفَنَا

کَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثنا

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2025-07-03]

عرفان به طریق «تصفیه باطن و تخلیه سرّ از غیر و تجلیه روح است و این طریق معرفت انبیا و اولیا و عرفاست و این نوع معرفت کشفی و شهودی، غیراز مجدوب مطلق، کسی دیگر را میسر نیست؛ مگر به سبب طاعت و عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی.» (lahijji، ۱۳۸۷: ۷) ابویعقوب نهرجوی گوید: «صحت بندگی کردن اندر فنا و بقا است از آن‌چه بنده از کل نصیب خود تبرا نکند شایسته خدمت به اخلاص نگردد؛ پس تبرا از نصیب-آدمیت فنا بود و اخلاص اندر عبودیت بقا.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۱۶)

عین القضاط در کتابش چنین نوشته است: «ابراهیم خلیل را درمیان ارواح برگزیدم؛ چون هیچ روح چنان با سخا و بخشش ندیدم که روح ابراهیم را بود. پس چون عطا و سخا حلیه و خلق ماست، ما نیز حلهٔ خلعت در وی پوشانیدیم... و هیچ روح متواضع و گردن‌نهاده‌تر از روح موسی ندیدم؛ پس اورا به کلام خود مخصوص کردیم و نظر به روح مصطفی کردیم؛ درمیان ارواح هیچ روح مشتاق‌تر و محبت‌تر از روح او ندیدیم. پس او را به رؤیت خود برگزیدیم... . إنَّ اللَّهُ يُحِبُّ مُعَالَى الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفَاسِفَهَا. آنست که هر که عالی همت‌تر، کار او رفیع‌تر.» (عین القضاط، ۱۳۷۷: ۳۰۸)

یکی از ویژگی‌های اخلاص توکل بر خالق هستی است که رحمانیت و عنایت او شامل حال همگان است. چنان که حافظ سراید:

تَوَكَّلْنَا عَلَى رَبِّ الْعَبَادِ      حَبِيبَا درَ غَمِ سَوْدَاءِ عَشْقَتِ

(حافظ، ۱۳۷۳: ۳۳۸)

رَاهِرُو گَرْ صَدْ هَنْ دَارَدْ تَوَكَّلْ بَايْدَشْ  
تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است (همان: ۲۴۵)

#### ۴-۲- اخلاص و صدق

صدق، متضاد کذب و کذی است. صدق، مایه استواری ایمان و اعمال می‌گردد. در گفتار و کردار اهل صدق، تزلزل، سالوس و ریا، راهی ندارد. صادقان در عشق به محبوب، اصرار می‌ورزند از سرِ صداقت و یگانگی و در اطاعت از حق استقامت و پایداری نشان‌می‌دهند

برترین معیار صدق، رعایت رضایت حق است. «مراد از صدق، فضیلتی است راسخ در نفس آدمی که اقتضای توافق ظاهر و باطن و تطابق سرّ و علانیت او کند، اقوالش موافق نیات است و افعال او مطابق احوال. آن چنانکه نماید باشد و لازم نباشد آن چنانکه باشد

نماید.» (تهانوی، ۱۸۶۲م: ۸۴۷) مولوی چنین سروده است:

خنک آن جان که رود مست و خرامان بیر او

## برهه از خر تن در سفر مصادر او

خلع نعلین کند و ز خود و دنیا بجهد

## همچو موسی قدم صدق زند بر در او

(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۲۱۳)

عارف، از صمیمِ جان روی به حق دارد و نگاه از خلق بر می‌گیرد و از ریا و شرک پرهیزد. اخلاص استواری و استقامت بنده است، در اعمال ظاهر و باطن. اگر آراستگی ظاهری، برای تأیید خلق باشد، ریا کاریا شد نه صادق و مخلص. اولین گام صادق قهر با نفس خویش، دوری از عجب واتکا به اعمال نیک، دوری از جاه و مقام دنیوی، تهی شدن از آرزوها، بی‌توجهی به تأیید یا ذم خلق و... است. در این حال معراج به سوی اخلاص، آغاز می‌گردد و عارف چشم‌انتظار عنایت الهی است، تا ره به مقصود بیابد. صبر که یکی از مقامات سیروسلوک است، خوش به کام و مذاقش گردد، تا عروس حجره‌نشین اخلاص، حجاب از رخ برگیرد و جز خدا نخواهد و جز خدا نبیند. چنان که ذوالنون مصری گوید: اخلاص تمام نبود؛ الا به صدق اندر و [وبه صبر براو و به صدق تمام نبود، مگر به اخلاص اندر او...] و مداومت بر او... سه چیز است علامت اخلاص، یکی آنک مدرج و ذم عام نزدیک او یکی باشد و دو آن که رؤیت اعمال فراموش کند، سوم آن که در آخرت هیچ نبیند عمل را، عمل خویش.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۳-۳۲۴) مولوی و شیستری این‌گونه سروده‌اند:

زبان صدق و برق رو، برات مؤمنان آمد

که جانم واصلِ وصل است و هشته بی ثباتی را  
(مولوی، ۱۳۷۶: ۷)

ازو هر عالمی چون سوره‌ای خاص  
( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۴۰ )

اخلاص و صدق دارای ارتباط تنگاتنگ و تفکیک نشدنی است. این دو واژه از نظر معنایی به هم نزدیک‌اند. اخلاص به معنی خالص گرداندن نیت برای خدا باشد. بنده مخلص باید در تمام امور، خداوند را شاهد و ناظر اعمال خویش بداند. صدق به معنای راستی و درستی است و اطاعت کردن از گفتار و وعده‌های الهی است؛ اما درجه صدق برتر و الاتراز اخلاص و درواقع کمال اخلاص است:

اگر خواهی که گردی بنده خاص  
مهیا شو برای صدق و اخلاص  
( همان : ۵۷۹ )

در اخلاص، نفس را اغنا و کامی نیست و اخلاص یا عام است و یا خاص. «اخلاص آن بود که نفس را اندر وی هیچ حظ نبود به هیچ حال و این اخلاص عام باشد و اخلاص خاص آن بود که آن چه برایشان رود، نه پایشان بود، طاعتها همی‌آید از ایشان و ایشان از آن بیرون و ایشان را طاعت، دیدار نیافتد و آن به چیزی نشمرند.» ( قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۴ ) در صدق، مداهنت و ریا، راهنداردو شمشیری است که غیرحق را نیست و نابود گرداند.

گفتم به طیب جان امروز هزاران سان  
صدق قدمی باشد چون تو قدم افسرده  
( مولوی، ۱۳۷۶: ۲۵۶۶ )

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین  
تا ابد باقی بود بر عابدین  
( مولوی، ۱۳۶۷: ۶ / ۴۳۵۰ )

سالک در این مقام، وجودخویش را در کوره ابتلا و ریاضت می‌گذازد تا کدورت و تیرگی‌ها زدوده شود و دل را به صلاح درآورد. دل در این مرحله، آینه تمام‌نمای عجایب دنیایی و معنوی می‌گردد. مقام صادق همین بس که دل کعبه و قبله‌گاه او شود، چنان که مولانا گوید:

یک سجده‌ای به امر حق از صدق بی‌ریا  
کعبه بگردد آن سو بهر دل تو را  
چون پیش آدم از دل و جان و بدن کنی  
هرسو که تو بگردی از قبله بعد از آن  
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۰۲)

## ۲- اخلاص و طهارت

جان و دلِ مرید را، از شهوت‌های مان و من  
جز زلال بحر تو نیست یقین، طهارتی  
(همان: ۲۴۷۶)

طهارت دل، عین توحید محض است، دور از آلودگی و اختلاط. خدا چنین بندگانی را دوست دارد. طهارت دراصطلاح عارفان عبارت است: «از پاکی دل از آلایش دیگران». (برتلس، ۱۳۸۸: ۲۱۴) غزالی طهارت باطن را در سه مرتبه خلاصه کرده است: «۱- طهارت جوارح از معاصی - ۲- طهارت دل از اخلاق - ۳- طهارت سرّ از هرچه جز حق است». (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۵۶ ج)

هرچه جز حق بسوز وغارت کن  
هر چه جز دین، از آن طهارت کن  
(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)

در قرآن‌کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» خداتوبه کندگان و پاکیزگان را دوست دارد. (بقره/ ۲۲۲) «بالاترین مرتبه طهارت، پاکی سرّ دل است پاکی ظاهر دل، پاکی جوارح و اندام‌های تن از معصیت و پاک داشتن تن و جامه از پلیدی‌ها». (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۴۰) سالک، باید که علاوه بر طهارت ظاهر با طهارت باطن وجود خویش را از گناه، دروغ، ریا، کبر و پاکیزه کند. چون ظاهر آراسته گردید و تخلیه از لوث و پلیدی

در سالک پدیدارگشت، سیر درون آغاز می‌گردد و باطن آراسته، روی به اخلاص می‌آورد و از دوجهان جز حق نخواهد و نبیند.

تن ما دوقطره خون بد که نظیف و آدمی شد      صفت پلید را هم صفت طهارتی کن  
(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۱۸)

تا تزکیه نفس از صفات ذمیمه و حب دنیا و تعلقات دست ندهد، نور اخلاص وجود سالک را منور نخواهد کرد. با ترک وابستگی‌ها، دل عارف به نور اخلاص آراسته و به کشف و شهود میرسند و در عین جاناگاهی و خلوص، چشم به فیضان نور و عنایت الهی دوخته‌اند.

تا ببابی هم چو او ملک خلود	ملک بر هم زن تو ادهم وار زود
حارسان بر بام اندر دار و گیر...	خفته بود آن شه شبانه بر سریر
طقطقی و های و هوی شب ز بام	بر سر تختی شنید آن نیک نام
گفت با خود این چنین زهره کرا...	گام های تند بر سرا
گفت اشتر بام بر کی جست هان	هین چه می‌جویید گفتند اشتران
چون همی جویی ملاقات اله	پس بگفتندش که تو بر تخت جاه
چون پری از آدمی شد ناپدید...	خود همان بُد دیگر او را کس ندید
همچو عنقا در جهان مشهور شد	چون زچشم خویش و خلقان دورشد

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴/ ۸۲۹-۸۴۷)

#### ۴-۳-۲- اخلاص و تهذیب نفس

«(تهذیب نفس، تصفیه باطن و زدون است).» (فروزانفر، ۱۳۷۹: ۴۰) مولوی سروده است:

هین بگش این دوزخت را کین فخست	خشم تو تخم سعیر دوزخ است
نورک اطفا نارنا نحن الشکور	کشتن این نار نبود جز به نور

(مولوی، ۱۳۶۷: ۳۴۸۰/۳ - ۳۴۸۱)

کیمیای اخلاص، روح و جان عارف را از نفس بدفرجام، صیقل داده و تخلیه می‌نماید تا به خلعت و زیور خلود، ارتقا دهد. اطفای آتش دوزخ نفس خلوق‌های زشت، نزد حکما و عموم صوفیه، شرط حصول معرفت، بعد از مجاهده و ریاضت با نور لطف الهی میسر می‌گردد.

کاو به دریاها نگردد کم و کاست  
کم نگردد سوزش آن خلق سوز...  
معده‌اش نعره زنان، هل مِن مَزید  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۱۳۷۵/۱-۱۳۷۸)

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست  
هفت دریا را در آشام——د هنوز  
عالی‌را لقمه کرد و در کشید

«إِرْفَعْ نَفْسَكَ مِنَ الطَّرِيقِ فَقَدْ وَصَلتَ» (عین القضاة، ۱۳۷۷: ۱۳) در قربانگاه نفس،  
تولدی دوباره جلوه می‌نماید و معراج سالک آغاز می‌شود؛ چنان‌چه «عیسیٰ<sup>(ع)</sup>» از این واقعه  
خبر داد: لا يَدْخُلُ ملَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مِرْتَينَ. به ملکوت نرسد هر که دوبار نزاید.  
هر که از عالم شکم مادر به درآید، این جهان را بیند و هر که از خود به در آید آن جهان را  
بیند.» (همان: ۱۲)

جان غریب اندر جهان، مشتاق شهر لامکان

نفس بھیمی در چرا، چندین چرا باشد چرا؟

(مولوی، ۱۳۷۶: ۷۴۵)

نفسِ دجالِ فریبکارِ بی‌صلاحیت انسان را به بیراهه می‌کشاند و یک چشمی است و از  
دیدن امورِ باطنی و معنویت ناییناست و نکبت و گمراهی ارمغان اوست؛ به همین خاطر  
باید به تأدیب و هلاک نفس پرداخت.

دوزخ جای کافران، جنت جای مؤمنان عشق برای عاشقان ، محو سزای نفس ما

(همان: ۵۲)

غزالی آورده است که معروف‌کرخی خود را به تازیانه می‌زد و می‌گفت: «یا نفس  
اخلاصی تخلصی (خلاص کن تا خلاص یابی). گفته‌اند که: ایمان، تخم است و عمل، زرع و  
آب آن، اخلاص.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۴۶۹-۴۷۰)

هین عشق برآن غرۀ غرّار مدارید

(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۵۵)

این نفس فریبندِ که غرست و غرورست

برای رهایی از نفس، سالک و عارف یا اولیا و انبیا را، خلوتگاهی است که با تسبیح و ذکر، می‌توان از خویش بی‌خویش شد و هستی را با غسلِ اخلاص، طراوت و حلاوتی بخشید؛ چنان‌که «خلوت خانهٔ یوسف، خانهٔ زلیخا، خلوت خانهٔ ابراهیم، آتش، خلوت خانهٔ موسی، طور، خلوت خانهٔ عیسی، فلک چهارم، و خلوت خانهٔ خاتم انبیا، مقام قرب بود. (فراهی هروی، ۱۳۸۴: ۴۴۵)

جهاد نفس کن؛ زیرا که اجری برای این دهد شمه لشکری را  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۷۴۵)

«آنچه گذرا و سپنجی است، با قربانی کردن خود در مسلح آتش، مظهر و نمونه جاودانگی می‌شود. مرگ کامل و تمام بی‌آن‌که هیچ نشانی از خود به جا بگذارد، ضامن رهسپارشدن و راه یافتن ما به عالم علوی است.» (باشلار، ۸۸۱۳۷۸) وقتی سالک به این آگاهی واقعی رسید که «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان» به عتبهٔ فنا گام برمی‌دارد و بی‌اختیار، نفس را ذبح می‌کند. در این حال توحید روی می‌نماید و آینه دل به زیور اخلاص ایمان و یقین آراسته می‌گردد.

هم او بیننده، هم دیده است و دیدار چو نیکو بنگری در اصل این کار  
(ر.ک: آذری طوسی، ۱۳۸۷: ۵۴)

### ۵-۳-۲- اخلاص و تفکر

تفکر کن تو در خلق سماوات که تا ممدوح حق گردی در آیات  
(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۴۳)

رسول اکرم فرموده است: «(تفکر ساعهٔ خیر من عباده سنّه) یک ساعت تفکر بهتر از عبادت یک ساله است. ابن عباس گوید: قومی تفکر می‌کردند - در خدای تعالی - رسول<sup>(ص)</sup> گفت: در خلق وی تفکر کنید و در وی تفکر مکنید که طاقت آن ندارید و قدر آن نتوانید شناخت.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۵۰۳)

به اعتقاد غزالی تفکر برای سه چیز است: «معرفتی، حالتی و عملی. چنان که عمل تابع حالت، حالت تابع معرفت و معرفت تابع تفکر است.» (همان: ۵۰۵) تفکر حرکت جان انسانی، به سوی بینش حقیقت و شناختن ذات هستی بخش الهی است. با این بینش، سالک از قید ظواهر، تعینات و کثرت می‌رهد و با ریاضت به حقایق اشیا دست می‌یابد. در سرحد تفکر، صفات الهی در جان و اندیشه موحد مخلص ریشه می‌داشد که صفات الهی ذاتی و همیشگی است. چنان که رحمانیت الهی همه‌را در پرتو عنایت خویش در برگرفته که اندیشه از ادراک واقعی آن عاجز می‌شود که ادراک عجز از ادراک حق، خود نوعی ادراک است. سالک راه حق وقتی اندیشید در قبضه خواست الهی درحال تقلب و دگرگونی است، از خویش سلب اختیار می‌کند و یا یقین می‌پذیرد که: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ...» (خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کندو...) (الرعد/۳۹)

## ۶- اخلاص و تقوا

کمال تقوا و پرهیز کاری به اخلاص می‌انجامد. متغیر، از خشم و قهر الهی، خوف دارد که مبادا به فراق مبتلا و مجازات گردد و مخلصانه اقرار دارد که در نعمت و نعمت اورا فیض بخش و روزی دهنده یا تأدب کننده و بیدار کننده ای است و خوف و هراس به دل دارد که مبادا از ره رستگاری و اخلاص به دور افتاد؛ زیرا مایه برتری طالب حق، میزان تقوای روحی و معنوی او است. چنان که سلیمان «نیکو بنده ای بود. بازگشت او در همه حال با الله بود. در نعمت شاکر و در نعمت صابر بود. به ظاهر ملک و ملکت می‌راند و به باطن فقر و فاقت همی‌راند.» (میدی، ۱۳۶۱/ج: ۳۶۰)

هست ششم وادی توحید پاک

(عطار، ۱۳۸۷ : ۲۶۹)

در قرآن آمده: «اَنَّ اكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقُوكُمْ». (همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست). (یوسف/۵۳) نیز در اقوال بزرگان و عرفا آمده‌است که ابوبکر کتانی گوید: «دنیا را بر بلا تقسیم کردند و بهشت را بر تقوا.... نصرآبادی گوید: تقوا آن است که

بنده از هر چه دون خدای است بپرهیزد... . ابن عطا گوید: تقوا را ظاهر و باطن است ظاهر وی نگاه داشتن حدّها است و باطن وی نیت و اخلاص است.» (قشيریه، ۱۳۷۹: ۱۶۱-۱۶۲) تقوای بنده از خداوند «بر دو معنی باشد: ۱- خوفِ عقاب باشد - ۲- خوفِ فراق... . تقوا و پرهیزکاری از نهی کناره‌گرفتن است و از نفس جدا گشتن و بدان مقدار که بنده از حظ نفس جدا گردد یقین بیابد.» (رجایی، ۱۳۴۹: ۲۹۴-۲۹۶)

### ۷-۳-۲- اخلاص و توبه

ایمان به توبه و به ندم تازه کرده‌اند      وین تازه را لباس تقوا نهاده‌اند  
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۸۷)

توبه، دست کشیدن از گناه و بازگشتن به طریق حق است. «حقیقت توبه آن است که سالک راه خدا از آن چه مانع وصول او به محبوب حقیقی است چه از مراتب دنیا ی و عقی از آن اعراض نموده، روی به جانب حق آرد در چهار مرتبه : ۱- بازگشن از کفر که توبه کفار است. ۲- بازگشتن ازمناهی و کارهای بد که توبه فساق است ۳- بازگشتن از اخلاق ذمیمه که توبه ابرار است. ۴- بازگشتن ازغیرحق که توبه کاملان وانیا و اولیا است.» (سعیدی، ۱۳۸۴: ۱۷۸) با توبه سالک، به وادی قدس و اخلاص، طی طریق می‌کند. تا خویش را از لوث معصیت پاک کرده و به جان تولدی دیگر بیاموزد، زیرا تائب صادق چون کودکی است که هرگز غبارگناه برچهره‌اش ننشسته است. در حقیقت توبه توأم با اخلاص، مقامی است که سالک را از نقص میرهاندویه کمال میرساند؛ همچون توبه نصوح که از سرصدق و اخلاص بود.

بوی صدق و بوی کذب گول گیر      هست پیدا در نفس چون مشک و سیر  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۴۸۸۴/۶)

صادق وارسته گامی جز به راستی برندارد و کلامی جز حق، بر زبان جاری نسازد و عملی جز از روی صدق و راستی از وی سرنزند. در غیر این حال کژروی چون تیر کثی است که کمانه می‌کند و به جای هدف به تیر انداز اصابت می‌کند.

درکمان ننهد آتا تیر راست

این کمان را بازگون کژ تیره است

(همان: ۱۳۸۴)

«توبه اول منزلیست از منزلهای این راه و اول مقامی است از مقام‌های جویندگان و حقیقت توبه در لغت بازگشتن بود و در شرع بازگشتن از نکوهیده‌ها...». (قشیری، ۱۳۷۹:

(۱۳۷)

دگر از معصیت نور و صفا دید

چو توبه کرد نام اصطفا دید

( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۳۶۸)

«انس مالک گوید: از پیغمبر<sup>(ص)</sup> شنیده که گفت تائب از گناه همچنان بود که گناه نکرده است و چون خدای بنده‌ای را دوست دارد گناهش زیان ندارد؛ پس این آیه برخواند که «انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» گفتند یا رسول الله علامت توبه چیست؟ گفت ندامت... جنید گوید: توبه را سه معنی بود: اول ندامت و دیگر عزم برترک معاودت و سدیگر خویشن پاک کردن از مظالم و خصومت.» (قشیریه، ۱۳۷۹: ۱۳۶ - ۱۳۷) اگر یاری خدا نباشد، توبه خالص نیز شکسته می‌شود؛ زیرا اوست که مقلب قلوب واحوال است و گرنه انسان عاجز کجا و تایب باقی ماندن کجا؟

«ثم يتوب الله من بعد ذلك على ما يشاء والله غفور رحيم» (سپس توبه می‌پذیرد خدا پس از آن، از هر که خواهد و خدا آمرزنده مهربان است). (۲۷/۹) «وَيَذَّهِبُ غَيْظَ قَلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». (و بردارد خشم را از دل‌های ایشان و توبه پذیرد خدا از هر که خواهد و خدادست دنای حکیم). (۱۵/۹) عطار سرده است:

صلدتوبه به یک نفس شکستن

صلدپرده به یک زمان دریدن

(عطار، ۱۳۸۶: ۶۵۰)

آن غبار اکنون زره برخاسته ست

توبه بنشسته گنه برخاسته ست

تو یقین می‌دان که صد عالم گناه

از تفیک توبه برخیزد ز راه

آتش توبه چو بر افروزد او

هر چه یابد جمله برهم سوزد او

(همان: ۲۹۹ - ۳۰۰)

٢-٣-٨- اخلاص و توحيد

حقیقت توحید، تصفیه دل است: «شرط تصفیه دل آن است که اول داد تحرید صورت بددهد به ترک دنیا و عزلت و انقطاع از خلق و مألهفات طبع و باختن جاه و مال، تا به مقام تفرید رسد؛ یعنی تفرد باطن از هر محبوب و مطلوب که ماسوای حق است.» (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۲۰۳)

سالک مخلص، بر مذهب خدای خویش باشد و از اختلاط بپرهیزد؛ زیرا اخلاص، سیر کمال است و اختلاط توقف است و نزول. عارف باید صبغه‌الله را پیش گیرد و از هر چه رنگ تعلق دارد بگذند:

صبغة الله نام آن رنگ لطیف  
لعنة الله بـ\_\_\_\_ـوى این رنگ کثیف  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۷۶۶/۱)

«توحید حکم کردن بود به یگانگی و بدانستن که یکی است.»(قشیری، ۱۳۷۹: ۵۱۲) در قرآن کریم آمده است: «...كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.»...هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوای بیناست. (شوری ۱۱)

۲-۳-۹ - اخلاص و دل صافی

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع

دوش ز میز سرمه چو پی وانه بسو خت

(حافظه، ۱۳۷۳: ۱۷)

«من أخلص أربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكماءِ من قلبه على لسانه»، (عين القضاة همدانی، ۱۳۷۷: ۲۲) دل محل کمالات روحانی ومراتب انسانی است ، تا مشرف به تجلیات ظهور حق گردد و چون در سرپنجه وسوسات شیطانی یا ظهور ربانی قرار میگیرد، آن را قلب نامند؛ زیرا دائم در بیوتة امتحان و تقلب قرار میگیرد.

بدان فردی که آمد جب دل خداوند دو عالم راست منزل  
(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

«حبه‌دل، آن نقطه خون سیاه است که در درون دل جاری است و اصل حیات از اوست و حیات وفیض از طریق او به اعضای دیگر بدن میرسد و با وجود آن که کوچک است؛ اما جایگاه ظهور عظمت حق است.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۱۰۳) دل دارای وادی‌ها و تیه‌های عظیمی است، سالک را احتیاط و ریاضت فراوان لازم است که در ورطه هلاک نیفتند و گمراه نشود.

ز بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشايد

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها  
(حافظ، ۱۳۷۳: ۱)

گرچه دل کوچک است ولی مسند ارتقای انسان کامل است چنان که در حدیث آمده است: «لایسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدي المؤمن التقى التقى.» (عجلونی، ۱۳۸۷: ۱۹۵/ ۲) ج

تاب آن حسن که در هفت فلك گنجاییست      جز که آهنگ دل خسته لاغرنکند  
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۲۴۸)

دل صافی و تزکیه شده، مأمون صفات نیک و پستنده است و دارای جنبه جسمانی و روحانی است چنان که نجم الدین رازی گوید: «صورت دل را از عالم اجساد ساختند (منشأ نفس است) و جان دل را از خلاصه عالم ارواح پرداختند.» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱: ۱۷۶)

در آن روزی که گل‌ها می‌سرشنند      به دل در قصه ایمان نوشته شد  
( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۳۰۳)

غزالی معتقد است: «جمله لشکر ظاهر وباطن همه به فرمان دل اند و وی امیر و پادشاه است چون زبان را فرمان دهد بگوید و چون دست را فرمان دهد بگیرد و چون پای را فرمان دهد، بروم و چون چشم را فرمان دهد، بنگرد و چون قوت تفکر را فرمان دهد، بیندیشد؛ تا تن را نگاه دارد تا زاد خویش برگیرد و صید خویش حاصل کند و تجارت آخرت تمام کند و تحم سعادت خویش بپراکند.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۹)

## اخلاص در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات ۱۶۳

که مرا از خویش هم آگاه نیست      در دلنم گنجای جز الله نیست  
(مولوی، ۱۳۶۷، ۶۶۷/۳)

### ۲-۳-۱۰ - عشق و اخلاص

عشق معراجیست سوی بام سلطان جمال      از رخ عاشق فرو خوان قصه معراج را  
(همان : ۱۳۳)

عاشق مخلص، ترک کام و نام کند و خود را در دریای عبودیت حق، غرقه بیند و در  
همه حال دل با خدای خویش دارد و تمام امور خویش را با اخلاصی هر چه تمام تر به  
خدا واگذارد. اگر نعمتی دهد شکر کند و گرباز گیرد صبر پیشه نماید .

ای صفا و ای وفا در جور عشق      ای خوشاد و ای خوشاب اقبال عشق  
(همان : ۱۳۰۹)

شربته دادش از حقیقت عشق      جمله اخلاص‌ها از او برمید  
ای پاک دلان با جز او عشق میازید  
(همان : ۹۹۱ و ۹۷)

در دیدگاه مولانا، عشق و رای فهم و کلام است. پروبال گشودن به حضرت دوست، با  
عشق میسر می شود و بس. عشق رهبری است به قرب الهی و درسایه و لطف عشق،  
اخلاص شکوفا می گردد. چشمeh فیض عشق ، مزرعه و کشتزار خلوص را باور می کند.  
عارف صفات بشری را در مسلح گاه عشق، ابراهیم وار در راه معشوق قربانی می کند و دور  
از هر آمیغی، هروله کنان ره می سپارد و از سوی دیگر محظوظ او را با آغوشی باز پذیرا  
می گردد. مست عشق و معرفت، طی سفر کردن در وادی های ریاضت، زهد و اخلاص را بر  
عارف آسان و میسر می سازد.

در پاکی بی مهر و کین، در بزم عشق او نشین

در پرده منکر بین، آن پرده صد مسمار را  
(مولوی، ۱۳۷۶، ۲۴)

تو سر به سر جانی مگر یا خضر دورانی مگر

یا آب حیوانی مگر کر خلق پنهان می روی

ای صبر بخش زاهدان، اخلاص بخش عابدان

وی گلستان عارفان، در وقت بسط والتقا

(همان : ۱۲۷۷)

آن چه وجود مولانا را سیراب می کند، اخلاصی است از صمیم جان، چنان که می سراید :

کو چه آمیزد ز اغراض نهان در عبادت‌ها و در اخلاص جان

(مولوی، ۱۳۶۷: ۳۶۷)

چون دل، مملو از عشق گردد، غیر از محبوب بدان راه نیابد. در این مرحله، عاشق حق،

بر نفی خویش و اثبات محبوب ره می سپارد و با اخلاصی هرچه تمامتر طوق بندگی و

طاعت بر گردن می آویزد واخ خشوع و خضوع باز نمی ایستاد و در سیر با استواری گام

بر می دارد تا به ریسمان اخلاص دست آویزد، تا هرچه جز دوست را در دل بسوazاند. در

عشقِ عرفانی از پاییندی های ناشی از محدودنگری، خودبینی و خودمحوری خبری نیست؛

تعصبا ها فرو ریخته و آزادی و اخلاص روی می نماید و عاشق خود را در معشوق محو و فنا

می بیند.

عشق نان مرده را می جان کند

جان که فانی بود جاویدان کند

(مولوی، ۱۳۶۷: ۲۰۱۵/۵)

## ۱۱- اخلاص و عمل نیک

مولانا معتقد است که نیک دیدن از نیک بودن و بد دیدن از بد بودن است.

چشمِ آدم چون نور پاک دید      جان و سرّ نام ها گشتش پدید

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱۲۴۶/۱)

عارف و عابد مخلص، کسی است که ملک دنیا را هیچ انگاره و در همه حال به یاد خدا

مشغول باشد. «عبدیت تمامتر از عبادت بود که اول عبادت بود پس عبودیت، عبادت عوام

مؤمنان را بود و عبودیت خواص را و عبودت خاص خاص را .«(قشیری، ۱۳۷۶: ۳۰۳)

مولوی سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل  
شیر حق را دان مطهر از دغل  
(مولوی، ۱۳۶۷: ۳۷۲۷/۱)

مرد حق، خشنود از رضای خدا است و متکی به عبادت صرف خویش نیست هرچه گوید از حق گوید، هرچه بیند تجلی جمال دوست را نظاره کند و هر قدم که بر میدارد در راه پی سپر کردن نفس خویش است تا به گلستان اخلاص راه یابد. مولانا میگوید:

علم و عمل قبول او بس  
ای من ز جز این قبول بیزار  
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴)

#### ۴-۲- تقابل اخلاص با موانع و معاصی

##### ۴-۲-۱- تقابل اخلاص با حجابها

مهیا کن مقام وجای محبوب  
برو تو خانه دل را فرو روب  
درون خانه دل ناید نور  
موانع تا نگردانی ز خود دور  
( محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۲۹۳ و ۲۹۶)

گاه وابستگی به لذات و تعلقات دنیاگی ، مانع حقیقت جویی و معرفت میگردد و انسان لحظه به لحظه در ورطه ای از آلودگی و گمراهمی ، غوطه ور می شود و گاه به خاطر اعتماد به اعمال و عبادات خویش ، ابلیس وار از درگاه قرب و عزت دور می گردد که هر دو، حجاب راه سالک اند یعنی حجاب ظلمانی به خاطر غفلت یا حجاب نورانی به خاطر مشغول شدن به زهد و غرقه گشت به عجب، به خاطر اعمال ، که هر دو سدی در مقابل رسیدن به حق و حقیقت است چنان‌چه گویند: حجاب دوگونه است : «۱- حجاب ظلمانی : اموری که انسان را از انجام آن نهی کرده اند ولذات طبیعی و عادی که گاه آدمی را به ورطه نابودی می کشاند. ۲- حجاب نورانی، مانند علوم رسمی که انسان را به سوی حق رهنمون

می سازد و طاعات و عباداتی که انسان در طول شبانه روز ملزم به انجام آن است تا به حضرت حق نزدیک شود.» (lahiji، ۱۳۸۷: ۵۱۳)

دلم از دانش خود صد حجب داشت  
زعجب و نخوت و تلبیس و پنداشت  
(مصطفی شعبستری، ۱۳۷۱: ۵۹۳)

«قُلْ هَلْ نُنَيْكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًاٰ .الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسِبُونَ صُنْعًاٰ .» بگو آیا شمارا آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوششان در زندگی دنیا تباہ شد و می پنداشتند کاری نیکو می کنند. (کهف/ ۱۰۳-۱۰۴) پس از خود رستن و به سوی حق پیوستن، گامی است به سوی اخلاص و در نور دیدن حجابها. خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است اگر خود پارسایی است (مصطفی شعبستری، ۱۳۷۱: ۵۲۴)

سالک در عبادات، ترک رسوم، قیود دست و پاگیر و باز دارنده از حق، میکنند و از کثرت میگریزد تا از خود رها گشنه، به وادی اخلاص گام بردارد. در این مقام به خوبی آموخته است که خود پرسنی و پسندیده شمردن افعال و صفات خویش، ره به کفر می برد و بس حجابی هولناک است.

سالک برای رهایی و دستیابی به اخلاص، دیده آزمون را با ناوک فقر میدوزد و حجاب امیال را، لگد مال صدق و خلوص مینماید و خود بینی در این حال رخت بر می بندد تا در پرتو خورشید اخلاص به وادی ایمن رهنمود گردد و یار جلوه نماید و دویی و منیت پریشان شده، حجاب تفرقه بسوزد و یگانگی بر مسند دل تکیه زند و دل نازان به انس الهی به خود بیالد و جان در خلوت عیان، دور از هر مانع و حجابی با حق بیامیزد.

هم چنین با آتش پاک کننده ذکر، خیمه حجاب را به آتش و ویرانی میکشاند تا جایی برای غیر حق باقی نماند. غزالی معتقد است: «که میان حضرت حق و بنده حجاب هایی وجود دارد و شرط آن است که ابتدا بنده بایستی حجاب میان خود و حق را از میان بر دارد

و... آن چهار حجّاب است: ۱-مال ۲-جاه ۳-تقليد ۴-معصیت.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۳۲)

(۳۴۳)

جاه و مال گاهبرچشمان، چون پرده‌ای، غفلت آفرین، مانع قرب و پاکی دل می‌شود و اساس غفلت و نسیان از حق را فراهم می‌سازد. چنان که از یاد آفریدگار بازمی‌ماند. چنان که خداوند در قرآن، بندگان مؤمن و مخلص خویش را تحذیر می‌کند که مبادا از گروه فریتفگان به جاه، مال و... باشند و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَلَّادًا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَلَّادًا فَأُغْشِيَنَا هُمْ لَا يُبَصِّرونَ». (در برابر شان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکنیدیم تا نتوانند دید). (یاسین ۹) این است سزای محجویان به حق و حقیقت.

-٤-٢- تقایل اخلاص یا معاصی

معصیت بزرگترین حجاب بین خالق و مخلوق است. حجاب ها متعدداند به روایتی هجده هزار یا هفتاد هزار و به روایتی دیگر سیصد هزار عالم است و به استناد حدیث: «انَّ اللَّهَ سَبْعِينَ الْفَ حِجَابَ مِنْ نُورٍ وَظَلَمَةً». (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۷۹) هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت انسان را فراگرفته است و بسی گذرگاه صعب و دشواری است طی مراحل و گمراه نشدن و اسیر و سوشهای عبادات و اعمال خویش نگردیدن و یا بار معصیت خوشکامی نفس، دا نکشیدن و نحشیدن می‌باشد که گذر گاههای سیار هالک است.

در مرصد العباد، پنج حجاب را رهزن دلها می‌داند که سالک را از اخلاص دور می‌گرداند: حجاب زمان، حجاب مکان، حجاب جهات، حجاب ناشی از شهوت و حجاب ناشی از طبع». (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۹۲، ۱۶۶ و ۳۱۳) هم‌چنین ما و من در حضرت الهی نمی‌گنجد و در فضای قدسی اخلاص ما و منی، رخت بر می‌بنند آنچه هست اوست ولاغیر.

در آن حضرت من و ما و توییج نیست

جناب حضرت حق را دویچ نیست

## رود پاکی به پاکی خاک با خاک

## رسد آن گـه اجل از حضرت پاک

(محمود شبستری، ۱۳۷۱: ۳۱۷ و ۳۳۹)

### ۳- نتیجه‌گیری

از نظر مولانا اخلاص، پاک نگه داشتن قصد و نیت است و زدودن وجود از صفات ذمیمه تا ابراهیم وار، نفس را در قربانگاه اخلاص گشته و سرافراز گام در راه قرب الهی نهد. در نظر وی در همه حال، وجه الهی باید منظر و قبله‌گاه عارف گردد؛ بدین‌منظور اخلاص در طیفی وسیع، گفتار، افعال، عبادات، احوال و... را در بر می‌گیرد. رضایت حق، محوری ترین مقام برای رسیدن به مقصود است، توأم با توحیدی بی‌آمیغ و عشقی یگانه و بی‌همتا.

در نظر مولانا اخلاص آن است که سالک باید از تمام تعلقات مادی چشم بربندد و از خویشن خویش بگذرد تا خاشاک وجود را با ذوق و جلوه‌های عرفانی به آتش نیستی بسپارد و با کیمیای اخلاص، روح و جان خود را از نفس بدفرجام صیقل داده و تخلیه نماید. با اخلاص تبدیل و دگرگونی امکان حضور می‌یابد، نه عبادات خشک و متعصبانه. در محراب اخلاص، سالک از علم قول و اعمال ظاهری گذشته و به وادی شریعت می‌رسد، تا باطن چون مزبله دان را به گلستانی زیبا و عطر آگین بیاراید. در این وادی باید با تمام وجود، زnar خدمت و طاعت بندد تا به قربِ محبوبِ حقیقی دست یابد.

مولانا معتقد است که با تیغ برنده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، جهان مادی را هیچ انگاردن از مخلوق به خالق بپیوندد. برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای وسایطی چون توبه، طهارت، کشتن نفس اماره، صبر، مداومت در عبادات ظاهری و باطنی، تقوا، توکل، رضا و... الزامی است. در نظر او، باز دارنده‌ترین عوامل در راه اخلاص، مُعجب شدن به عبادات و طهارت خویش است که دشوارترین حجاب خواهد بود و این مرحله یکی از وسوسه‌های شیطانی است.

وادی هولناک در برابر مؤمنان، نفسِ دوزخ صفتی است که هر لحظه عطشان، ندای هل من مزید سر می‌دهد و کام او از بلعیدن فرو نمی‌ایستد. در این مرحله طالب، نه تنها با مجاهده و ریاضت، به زیور اخلاص آراسته شود، بلکه از عنایت حق نیز مدد جوید.

## ۱۶۹ اخلاق در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات

روحانیت مخلسان در عشق وافر به حق، صدق بی‌آمیغ و دوری از ریا، تصفیه دل از آمال و آرزوها دنیایی، در کوره ابتلا و ریاضت گداختن، نادیده گرفتن خود، بزرگ نشمردن اعمال، از مدح و ذم عام رستن، استواری و استقامت بنده در حق، چشم به عنایت‌الهی داشتن و... خلاصه می‌شود.

مولانا اخلاق را تسلیم محض سالک در برابر حکم بی‌چون و چرای حق تعالی می‌داند و با کلامی موجز «مردہ باید بود پیش حکم حق» این اعتقادات را بیان می‌کند، یعنی سلب اختیار خود و پذیرفتن اوامر و خواست‌الهی.

### کتاب‌نامه

- قرآن کریم. (۱۳۷۶). ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. چاپ اول. تهران : جامی.
- آذری طوسی، حمزه بن علی. (۱۳۸۷). جواهرالاسرار . چاپ اول. تصحیح احمدشاهد. مشهد : سنبله .
- آمدی، ابوالفتح. (۱۳۸۳). اکمال غرالحکم . چاپ اول. به تکمیل مهدی انصاری قمی. قم : دلیل ما.
- باشلار، گاستون. (۱۳۷۸). روانکاوی آتش . چاپ سوم. ترجمه جلال ستاری، تهران : توسع .
- برتلس، یوگنی ادواردوویچ. (۱۳۸۸). تصوف و ادبیات تصوف. چاپ چهارم. ترجمه سیروس ایزدی. تهران : امیرکبیر.
- تهانوی، محمد علی. (۱۳۶۲م). کشاف اصطلاحات الفنون . چاپ اول. هند : کلکته .
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد. (۱۳۷۳). دیوان حافظ. چاپ اول. تصحیح بهاءالدین خرمشاهی. تهران : نیلوفر.
- رجایی، احمد. (۱۳۴۹). شرح تعریف . چاپ اول. تهران : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .
- رازی، نجم الدین. (۱۳۷۱). مرصاد العباد إلى المعاد. چاپ چهارم. تهران : شرکت علمی و فرهنگی .
- شبستری، محمود. (۱۳۷۶). گلشن راز . چاپ دوم، مقدمه و تصحیح صمد موحد. تهران : طهوری .
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی . چاپ اول. تهران : طهوری .
- سعیدی، گل بابا. (۱۳۸۴). فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی. چاپ دوم. تهران : شفیعی .

- سنایی غزنوی، ابو المجد و بن آدم. (۱۳۸۳). حدیقة الحقيقة و شریعه الطریقه. چاپ ششم. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. تهران : دانشگاه تهران .
- عجلونی، اسماعیل بن محمد. (۱۳۸۷). کشف الخفاء و مزیل الالباس. چاپ اول. قم : تبیان.
- عطار نیشابوری، شیخ فردالدین. (۱۳۴۶) تذکرة الاولیاء. چاپ اول. تصحیح محمد استعلامی. تهران : زوار.
- عطار نیشابوری، شیخ فردالدین. (۱۳۸۷). منطق الطیر. چاپ سوم. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، شیخ فردالدین. (۱۳۸۶). دیوان عطار. چاپ نهم. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: نگاه .
- عین القضات، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۷). تمہیدات. چاپ پنجم. با مقدمه و تصحیح عفیف عسیران. تهران: منوچهری.
- غزالی، ابو حامد . (۱۳۸۶). کیمیای سعادت. چاپ دوم. تصحیح حسن خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی .
- احیاء علوم الدین. چاپ هشتم. تصحیح حسن خدیو جم. تهران : علمی و فرهنگی .
- فراهی هروی، معین الدین. (۱۳۸۴). تفسیر حدائق الحقایق . چاپ دوم. به تصحیح سید جعفر سجادی . تهران : دانشگاه تهران .
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۹). شرح مثنوی شریف . ج ۱. چاپ نهم . تهران : زوار.
- احادیث مثنوی . (۱۳۷۰). احادیث مثنوی . چاپ پنجم. تهران : امیرکبیر .
- فشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۹). ترجمة رساله قشیریه. چاپ ششم. تصحیح بدیع الرمان فروزانفر. تهران : علمی و فرهنگی.

- لاهیجی، شمس الدین محمد. (۱۳۸۷). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. چاپ چهارم.
- تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران : انتشارات زوار.
- مرادی زنجانی، حسین ولسانی فشارکی، محمدعلی. (۱۳۸۵). روش تحقیق موضوعی در قرآن - کریم. چاپ اول. زنجان: انتشارات قلم مهر.
- مستملی بخاری ، خواجه امام ابوابراهیم اسماعیل. (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف. چاپ اول. محمد روشن . تهران: انتشارات اساطیر.
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۶۷). کلیات شمس تبریزی. چاپ دوازدهم . به قلم بدیع الزمان فروزانفر. تهران : امیرکبیر.
- ———، ———. (۱۳۷۶) . مثنوی معنوی. چاپ نهم. به کوشش رینولد الین نیکلسون. تهران : بهزاد.
- میبدی، ابوالفضل رشید الدین. (۱۳۶۱). کشف الاسرار و عده البرار . ج ۸ . چاپ سوم. تهران : امیرکبیر.
- هجویری ، علی بن عثمان. (۱۳۸۷). کشف المحجوب. چاپ چهارم. به تصحیح محمود عابدینی . تهران : سروش.

## References

- Th Holy Quran.1997.Tarancleter:Bahaldin, Khorramshahi, Teheran: Jami.
- Amadi, Abolfath.1425. AH. Akmal Gharr al-Hakam. publikacji Mehdi, Ansari Qomi. Qom: Dalil Ma.
- Attar Nishabouri,Sheikh Farid al-Din.1346.Tazkereh to al-Awliya.- Red: Mohammad,Astalame. Teheran: Zavar Publications.
- -----, ----- .2008 .Mantigh al-Tair. Teheran: Sokhan Publications.
- -----, ----- .2007. Divan Attar. Teheran: Negah Publications.
- Ajluni, Ismail Ibn Mohammad .1387.Kashf alkhafa and mozailal alalbas.Qom: Cultural Institute.
- AzariTusi, Hamzeh Ibn Ali. 2008. Jawahar al-Asrar, pod redakcją Ahmad, Shahed.Mashhad: Sanbaleh.
- Bashlar, Gaston.1999.Psychoanalysis of Fire. Tarancleter: Jalala, Sattari, Teheran: Toos.

- Bertelsa, Yevgeny Eduardovich.2009. Sufism and Sufism Literatur. - Tarancleter: Sirus, Izadi. - -Teheran: Jap and International Publishing Company (Islamic Propaganda Organization).
- Bukhari, Khawaja Imam Abu Ibrahim Ismail. 1363 .Sharh altaarf lmazhab altaswof. Mohammad ,Roshan. Teheran: Asatir Publications.
- Ein Al-Qodat, Abdullah Ibn Mohammad .1377.Tamhidat. Correction: Afif Asiran, Teheran: Manouchehri Publications.
- Farahi Heravi, Moinuddin .2005. Hadaygh al-Haqqaigh. pod redakcją: Seyed gafar, Sajjadi. Teheran: University of Teheran.
- Forouzanfar, Badi 'al-Zaman .1379. An Interpretation of Masnavi. Teheran: Teheran Publications.
- —— ‘—.1370. Hadiths of Masnavi. Teheran: Zavvar Publications.
- Ghoshiri, Abdolkarim Ibn Hawazan.1379.Rasali Ghoshiri, pod redakcją Badi ol-Zaman, Forouzanfar. Teheran: Scientific and Cultural Company.
- Hafez, Khajeh Shamsuddin Mohammad. 1373, Divan of Hafez, red. Bahauddin,
- Khorramshahi. Teheran: Niloufar.
- Hojviri, Ali Ibn Othman .2008. Kashfo al-Mahjoub. pod redakcją: Mahmouda, Abedin. Teheran: Soroush.
- Lahiji, Shamsuddin Mohammad.2008.Muftialejaz fi sharh Golshana Raz. Explained by : Mohammad Rezy, Barzegara Khaleghi &Efat, Karbasi, Teheran: Zavvar Publications.
- Rajaei, Ahmad .1349. Sharh taarof, Teheran: Iran Culture Foundation Publications.
- Razi, Najmuddin .1371. Mersad alIbad all-Ma'ad. Teheran: Sanai Publications
- Ghazali, Abu Hamed.2007.Kimiysi saadat. pod redakcją: Hassana, Khadivajam. Teheran: Scientific and Cultural Publications.
- —— ‘— .2013.Ehiaeolomedin, Correction by :Hassan, Khadioja. Teheran: Scientific and Cultural Publications.
- Sanai Ghaznavi, Abu Al-Majdood Ibn Adam .1383. Hadigheh alhaghigheh and Shariato of Al-Iragheh. pod redakcją Mohammada Taghieg, Modarres Razav., Teheran: University of Tehran Press.
- Shabestari, Mahmoud .1997. Golshan Raz. drugie2. wprowadzenie i korekta: Samad, Movahed, Teheran: Tahoori.

- Saeedi, Gol Baba .2005. Słownik pojęć mistycznych Ibn Arabi. Teheran: Shafiee Publications.
- Sajjadi, Seyed Jafar.1370. Słownik pojęć i wyrażeń mistycznych. Teheran: Tahooori
- Tahanwi, Mohammad Ali. 1862.Kashaf astelahat alfonoo. Indie: Kalkuta.
- Meybodi, Abolfazl Rashid al-Din .1361. Kashfol-Asrar waO'dat-Abrar. vol. 8 (znany jako komentarz Khajeha Abdullaха Ansarie).- Teheran: Amirkabir.
- Moradi Zanjani, Hossein &Lsani Fasharaki, Mohammad Ali .2006. Methodology و Thematic Research In the Quran Karim. Zanjan: Qalam Mehr Publications.
- Rumi, Jalaluddin Mohammad Balkhi .1367. Generalities - Shams Tabrizi. przez pióro Badi'a al-Zaman, Forouzanfar. Teheran: Amirkabir.
- ———,———. 1997 .Masnavi Manavi.Reynold Allen Nicholson, Teheran: Behzad